

کندم کون یا آنکه خاک و جویش از او بر زمین بود یا آنکه صاحب او مدست بالفتح
یعنی نژاد ارادت یا آنکه صاحب آدم است یعنی الفت و الفتح است کلام
اسم عجمی است و موافقت این نام با آن معانی از اتفاق است **ارغام**
بر آنکه شستن بجهت پاک کردن چیزی **ارغام** خود کردن و پاک کردن
یعنی **ارغام** فرمان بردن و نفس گرفتن چیزی و چیزی دیگر گفتن و دعا کردن
ارغام بر هر که شستن جز با او کردن و بچین است **ارغام** بالفتح بردن
گرفتن و حقیقتش رس را و خوردن تمام آنچه بخوان باشد و نرم کردن و
استن و بالفتح موضعیت در طریقت و بچین یکس و لغت و حکم که در بیان جبهه
شناختن راه بر آنکه در اول فتح و دم نام شهرها و دوام بدرعا و نام
مادر عا و نام قبیلها و درام ذات العباد و سخن است یا اسکندر یا جویست
غیر این و بالفتح و نشدیدا رخصت و دنانها و اطراف آنست و سنگ و سنگیزه
ارام بالزناها و کوهانی قبیلها و آهوان سپید و برین تقدیر را **ارام**
آرام است بالفتح و مدبره زانمی و امر و شریف بالکسر و سکون **ارام**
بارید و بیدار است از بی تغلب **ارغام** بالفتح خطها **ارغام** بالفتح زبدها
و فویشها **ارم** بالفتح کردن و باز استوان از چیزی و لازم شدن چیزی
و سخت یافتن رس و بریز کردن و خشک شدن درشتن و محاط کردن
خیر را و فرام کردن و بریدن بریدن و کار و بار داشتن خود را از خوردن
طعام بالای طعام و بچین موضعیت نزدیک ایوان و نام نیست **ارغام**
بالفتح برای قاری بر که در جاهلیت بدان بازی کرده اند و بزرگتر و نترسند
گوشه آن رخصت می کردند و از آرزو اب کرم و ساحت و کسبند
فرغ نمیدادند و هر که در آن بازی و اضل نمیشد از آن بخیل و کمکیست و حق تعالی در

بیت از آن

بیت از آن نبی فرموده **ارغام** بالکسر نام دادن **ارغام** بالکسر اسمی کردن
استقام بالکسر بجا کردن و بالفتح بجا **استقام** مسلمان شدن و فرزند
گذاشتن و کردن نهادن و بیست و یکم کردن یعنی بهایش از رسیدن غنیمت
دادن و کار بر کسی سپردن و در صلح در آمدن **استقام** کردن نهادن
و پیش دادن با و بسو دن سنگ بلب بایدست و فویش را خوردن کشت
استقام بسو دن سنگ بدست یا لب **استقام** بالضم و فتح سین و سکون
پارگیست میان آنکه شستن و غیر **استقام** عالم تر **استقام** بالکسر خوردن
و در میان خود **استقام** فرزند **استقام** بالکسر بلند شدن
فرزند از زدن آنش **استقام** روان کردن سنگ **استقام** تو
شدن سخن و عا ج شدن در سخن **استقام** استوار شدن **استقام** عا
شدن در سخن **استقام** چنگ در زدن دو ایستادن و سنگ را
دو ال ساختن و ملازم رفتن و یا خود بودن **استقام** بزرگ کردن
بزرگی کردن و اکثری ازین کتب **استقام** اکای خواستن و خبر
استقام خدمت خواستن از کسی و با صلح ارباب معانی و بیان آوردن
کلمه ایست یک معنی و خواستن معنی دیگر کلمه ای که با و راجع کند خواه آن معنی دیگر
حقیقتی باشد خواه مجازی و این را از رستم حکمت بلاغت دانند
استقام خود را بآب گرم شستن و عرق کردن خواستن **استقام**
طلب بکردن و بوی بافتن از چیزی **استقام** غنیمت داشتن و غنیمت
بچین **استقام** نمیدگی چیزی خواستن **استقام** پیش شدن و
ریش شدن خواستن **استقام** بالفتح سیاه **استقام** بالکسر و الفشان و
علامت چری و باصطلاح بجهان اسم را بر جمع معنی اطلاق کند اصل نام که مقالی

استقام